

من دشمن اسلام هستم



تیر این نوشتار من در نگاه نخست شاید بر دل آنان که دوست دارند ادای عیسی مسیح و یا مادر ترزا را در آورند ننشیند، شاید آنها بیشتر دوست دارند که عاشق نمای خود در آینه باشند، تا این که خود را با حقایق این دنیای هستی روبرو کنند، شاید برای آنان آسان تر است که در این دروغ زیبا زندگی کنند تا این که خود را در برابر واقعیت جهانی قرار دهند که سالها و قرن‌ها است که توسط اندیشه‌های ضد انسانی به تباهی کشیده شده است. من برای خود تصمیم گرفته‌ام به راه این خود فریبان به اصطلاح عاشق انسانیت که متاسفانه نا آگاهانه اسباب بازی فاشیست‌های اسلامی شده‌اند گام نهم، بگذارم آنها خود شیفته و چشم بسته در قصر بلورین رویایی خود اسباب بازی شیخ‌ها و ملاها بمانند.

در زمان جنگ، در زمانی که دشمن میسوزاند، میکشد و قبرستانها به پا می‌کند، به جا نیست سخنها به بازی باشد و کردار بی اندیشه باشد. اکنون زمان عشق بازی و لاس زدن با عاشقان مست در باده فراموشی نیست. اگر هم عاشق هستیم، عاشق جنگ با دشمن هستیم. اگر عاشق هستیم عاشق آن مام میهن در بند هستیم. عاشق فریاد بابک و مازیار هستیم. عاشق شرافت پهلوان‌هایی مانند تیمسار رحیمی‌ها و فرخزادها هستیم. چرا باید اجازه دهیم گروهی خود باخته و خود خواه شب تاریک ایران اسلام زده را با ناز و عشوه فریبنده چون شرابی زهر الود به نام خورشید به ما بخورانند؟ آیا هنوز نفهمیدیم که این شراب به ظاهر گوارا از خون نداها و سهراب‌ها، از خون فرخزادها و رحیمی‌ها رنگ سرخ خود را گرفته؟ نوشیدن این می در ظاهر ناب همانا مرگ است و نه فقط مرگ وجدان ما بلکه مرگ جوانان ایران را به دنبال دارد؟

آری می‌گویم که از اسلام نفرت دارم، می‌گویم که اسلام را من دشمن هستم، چون عاشق ایران هستم، چون قادسیه را هرگز نپذیرفتم، سر را به رکوع و سجده خم نکردم، سلام به اهریمن نگفتم و خود را با زهر ریا و تقیه آلوده و مسموم نکردم. زیرا هنوز آریایی هستم، کیانی هستم، ساسانی هستم، زیرا هنوز اهورایی هستم. نه سید هستم، نه حاجی. زیارتگاه من آرامگاه کورش است نه آن سنگ سیاه آلوده با پلیدی‌های قوم تازی که هر ذره آن بوی تباهی و مرگ را میدهد.

آری فریاد میزنم که اسلام این فرقه اهریمنی، این آیین دروغ و ریا را که خود فریبی را خداپرستی و خود شناسی را گناه میداند، را دشمن هستم زیرا خود را، خدا را و انسانیت را باور دارم.

هنجار هستی را در جهاد و ترور نمی بینم.

از اذان حالم به هم می خورد زیرا موسیقی را دوست دارم.

کودکان را دوست دارم و به همین خاطر از محمد که با کودکان هم خوابه میشد نفرت دارم.

مانند مردی که به زنان و حقوقشان احترام می گذرد زنان را دوست دارم و به همین خاطر از چهره زشت خواهران زینب در خیابانهای میهنم نفرت دارم که نشان از فحشای اسلامی و صیغه دارند.

ادبیات پرافتخار ایران را می ستایم، به همین خاطر از تازی نامه و هر چه اسلام نامه و زیارت نامه است نفرت دارم.

چون دموکراسی را دوست دارم پس از دموکراسی دینی !! نفرت دارم.

چون روشنگران را دوست دارم پس از روشنفکر دینی !! نفرت دارم. راستش اصلا نمیدانم چه شتر گاو پلنگی است.

چون ایران را دوست دارم از اسلام نفرت دارم. آری چون ایران را دوست دارم از اسلام نفرت دارم. امیدوارم شما از آن خود فریبان نباشید که تحمل دروغ و پلیدیهای اسلام را با هومانیسزم و حقوق بشر توجیه میکنند که آن گاه از شما هم نفرت خواهم داشت.

می دانید چرا؟ چون باور دارم آن که در برابر پلیدی سکوت کند، آن که پلیدی را ببیند و رو برگرداند و نخواهد فریاد بزند، او خود هم بدون آن که بداند شمشیر ذوالفقار علی است، به نام مهر و رحمت کشتن آیین اسلام است، ۱۴۰۰ سالست که میکشند. از سکوت قبرستانی شما به ظاهر انساندوستان نفرت دارم زیرا زندگی را دوست دارم.

امرداد ماه ۲۵۶۹،
خسرو فَرَوَهَر

استفاده از این نوشته فقط با ذکر نام نویسنده مجاز می باشد.